

۱۴ مارس اسامیل مصادف است با صدعین سالگرد آلبرت اینشتین، این فرصتی شده که متخصصان و هوپبی های بورژوازی از هر قماش به اشاعه نظرات ارتجاعی در مورد شخصیت اینشتین و تئوریهایش بپردازند. اما بیشتر جاروجنجالها در ستایش از کشفهای که اینشتین به پیشرفت دانش بشری نموده نیست، بلکه تبلیغ این نظریه است که علم مایسک «نوابخ» است. بک دیدگاه کاملاً ارتجاعی دیگر هم تبلیغ میشود که در کی از واژه ی «نسبیت» (عنوان تئوریهای اینشتین) ارائه میدهد. طبق دیدگاه ارتجاعی «همه چیز نسبی است» و نتیجتاً بشر هرگز نمیتواند از جهان عینی شناخت واقعی بدست آورد.

بطور نمونه، مجله نیوزویک (مورخ ۱۲ مارس) بخش خاصی را به اینشتین اختصاص داده است. در این بخش نظرات «جان ویلر» یکی از باصلاح «متخصصان اصلی» و صاحب نظران درباره تئوریهای اینشتین که خود نیز فیزیکدان است، مطرح گشته است. او چنین جمعبندی میکند که «جهان فیزیکی محصول مشاهده است» و «هیچ پدیده ای را تا زمانیکه مورد مشاهده قرار نگرفته باشد نمیتوان پدیده خواند». کل مقالاتی که در این بخش ویژه مجله نیوزویک به چاپ رسیده نمونه برجسته ای از چگونگی استفاده بورژوازی از اینشتین است. میخواهند این دیده را اشاعه دهند که عوام الناس نمیتوانند علم را درک کنند. بعلاوه آنها میخواهند این برداشت را از تئوریهای علمی اینشتین ارائه دهند که نسبت به موجودیت دنیای واقعی و مستقل از ذهن ما باید شك کرد.

این نوع ایده آلیسم ارتجاعی پرسابقه را بهیچوجه نمیتوان بعنوان یکی از «خدمات» اینشتین جا زد. اینشتین کسی بود که به فروریختن برخی ایده های ایده آلیستی و متافیزیکی مسلط در حیطه فیزیک کمک نمود. او با توضیح و ارائه برخی نتیجه گیریها کشفیات علمی زمان خود که در حیطه علم فیزیک قدیم بلوا بها کرده بود، پاسخی گوینده به کسانی داد که ادعا می کردند آن کشفیات کلاً مقله علم را زیر سؤال برده است. اینشتین در تئوریهای ویژه و عمومی نسبیت خود، مفاهیم اساساً جدیدی را در مورد زمانه مکان، جرم و انرژی مطرح کرد که باعث جهشی در علم فیزیک جهت انکساف دقیقتر واقعیت عینی شد.

این هم واقعیتی است که دیدگاه های اینشتین بسیار متناقض بود. او سرخشان اصرار داشت که «علم بدون مذهب، فلج است و مذهب بدون علم کور». او معتقد بود که علم را نمیتوان در عملکرد بشری دخالت داد. این عقیده ای کاملاً ایده آلیستی و ضد علمی است و درست خلاف پیشرفتهایی است که اینشتین به انجامشان یاری رساند. دیدگاه متناقض وی از جهان باعث شد که خدماتش به علم فیزیک محدود شود.

تئوریهای اینشتین محصول علم بود، نه حاصل مغز اسرار آمیز يك «شخصیت ویژه». برای محک زدن این تئوریه هزاران آزمایش دقیق بعمل در آمد که بیشتر آنها را به اثبات رسانند. بطور نمونه این تئوری اینشتین که زمان در سرعتهای بالا، آهسته تر میگذرد را آزمایشات در مورد ذرات تشدات ناپایدار رادیو آکتیو به اثبات رسانند. طبق این آزمایشات ذرات فوق الذکر زمانی که با شتاب بیشتر به حرکت در می آیند، دیرتر از بین میروند. اینشتین طبق این تئوری پیش بینی کرد که اگر يك از دو قلو ها توسط موشک با سرعتی بسیار بالا سفر کند، هنگامی که به زمین بازمیگردد سنی کمتر از دومی خواهد داشت (و بنابراین جوانتر خواهد بود). تئوری دیگر او مبنی بر اینکه جرم اشیاء (یا مقاومشان در برابر حرکت) در سرعتهای بالا افزایش می یابد نیز مکرراً توسط آزمایشاتی که در مورد اجسام بعمل در آمده اثبات شد. طبق این آزمایشات هر قدر هم که به يك جسم انرژی داده شود، سرعتش فقط میتواند به سرعت نور نزدیک شود ولی هیچوقت نمیتواند به سرعت نور برسد. همه اینها برخلاف آنچه در عناوین درشت مطبوعات بورژوازی میخوانیم، «ارزهای کائنات» نیستند بلکه پیشرفت دانش ما در مورد کائنات است. این تئوریه توضیح میدهد که چرا خورشید سالها پیش نسوخت؛ چرا سیارات و سایر اجسام چنین مسیر حرکتی دارند. این تئوریه حرکت نور و سایر پدیده ها را بهتر از قبل (حقیقی سر از قبل) نشان داد.

شکستن فیزیک کلاسیک

اینشتین در سال ۱۹۰۵ تئوری ویژه نسبیت خود را منتشر کرد. با آنکه این تئوری گسستی همه جانبه از بسیاری مفاهیم قدیمی فیزیک محسوب میشد، منتهی در آغاز آن را سرسری گرفتند. بتدریج روشن شد که این تئوری جهت فهم پدیده الکترومغناطیس، رادیو آکتیویته و سایر اموری که در آن دوره قابل درک نبود، بسیار ارزشمند است. در سال ۱۹۱۹، بالاخره اینشتین بدنبال محاسبات دقیق در مورد جذب نور توسط حوزه جاذبه خورشید طی يك کسوف، کانون توجه عموم واقع شد. زیرا این محاسبات، پیش بینی های تئوری عمومی نسبیت وی که در سال ۱۹۱۶ منتشر شده بود را تایید کرد. آن زمان بود که بسیاری پذیرفتند «انقلابی» در علم فیزیک در جریان است و فیزیک کلاسیک تدوین شده توسط نیوتون در قرن ۱۷ محتاج باز نگری اساسی است.

پیش از اینشتین، ارگان تئوری فیزیک چه بود؟ نیوتون، مکان و زمان را مطلق میدانست. البته نه به آن مفهوم که مارکسیستها مطرح میکنند، یعنی نه به مفهوم يك واقعیت مطلق که مستقل از ذهن ما و شناخت نسبی ما از آن موجودیت دارد. بلکه بدان معنا که مکان و زمان ظاهراً مستقل از ماده ی در حال حرکت وجود دارند. انگلس در انتقاد از دورینک، فیلسوف بورژوا مقله زمان مطلق را بدین شکل زیر سؤال برد:

«اگر میخواهیم ایده زمان کاملاً ناب و جدا از مشتقات خارجی و وابسته به آن را بفهمیم، مجبوریم کلیه اتفاقات گوناگونی که همزمان و یکی پس از دیگری رخ میدهند را بعنوان امور بی ارتباط به موضوع بحث کنار بگذاریم و بدین طریق نظریه ای کرا در مورد زمان تدوین کنیم که در آن هیچ اتفاقی رخ نمیدهد» (آنتی دورینک - فصل مکان و زمان).

بطور مشابه، بحث مکان خالی و «مطلق» که درغیاب هر شکلی از ماده وجود دارد نیز متافیزیکی بود. انگلس در رد این بحثهای متافیزیکی از هگل نقل میکند که «مکان و زمان ملو از ماده اند ... همانطور که بدون ماده، حرکتی وجود ندارد، بدون حرکت هم ماده ای ماده ای در کار نیست... مکان و زمان فقط در حرکت، صورت واقعیت می یابند.»

بعلاوه نیوتون ادعا داشت که اشیاء را می توان در «اسکون مطلق» در نظر گرفت. برای وی حرکت می توانست بدون ماده و

ماده بدون حرکت وجود داشته باشد. اما همانطور که انگلس گفت:

«حرکت شیوه موجودیت ماده است. هر گز، در هیچ کجا، ماده بدون حرکت وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد ... بطور مثال، یک جسم می تواند روی زمین از تعادلی مکانیکی برخوردار باشد، می تواند از لحاظ مکانیکی ساکن باشد. اما این بهیچوجه مانع از شرکت این جسم در حرکت زمین و بطریق اولی در حرکت کل منظومه شمسی نمیشود. ماده بدون حرکت همانقدر غیر قابل تصور است که حرکت بدون ماده» (همانجا - فصل شناخت کائنات، فیزیک شیمی)

با حثایت نیوتون هم متافیزیکی بود و هم ایده آلیستی. همانطور که لنین خاطر نشان کرد: «مسئله اینست، تلاشی صورت میگیرد تا فکری حرکت بدون ماده به ذهن رخنه کند. این فکری است که از ماده جدا گشته است. این ایده آلیسم فلسفی است.» (ماتریالیسم و امپریو کریتیسیسم)

مباحث نیوتون او را قادر ساخت خدمات عظیمی به علم مکانیک علوم بصری، ریاضیات و نجوم در قرن ۱۷ بکند. اما آنها منمکس کننده فلسفه بورژوازی و محدودیتهای کلی شناخت بشر از کائنات در آن دوره بودند. از زمان آغاز انقلاب بورژوازی در علوم که نیوتون چهره اصلی آن بوده، تکامل تولید و آزمونهای علمی، بسیاری امور جدید که توسط فیزیک نیوتون قابل توضیح نبود و در واقع خلاف آن بود را آشکار نمود.

این اکتشافات در اواخر قرن ۱۹ به اوج خود رسید. یکی از آنها به سرعت نور مربوط شد و دیگری به امواج الکترومغناطیس. اینها کاربرد عظیمی در تلگراف و ارتباط رادیویی و سایر جهش های تکنیکی فوق العاده مهم داشته کشف، دیگری که صورت گرفت این بود که سرعت نور تحت تاثیر گردش زمین قرار ندارد. یعنی محاسبات نشان میدهند که این سرعت هنگام تابش آن چه در جهت گردش زمین، چه در جهت عکس آن تغییری نمی کند. فیزیک نیوتون که مبتنی بر «عقل سلیم» زندگی روزمره بوده، اصرار داشت که سرعت این تابش در حالت اول برابر است با سرعت نور. پاشاهن سرعت گردش زمین و در حالت دوم برابر است با سرعت نور منهای سرعت گردش زمین. علم فیزیک قدیم در تلاشی برای تشریح این تضاد خود را به یک رشته موارد خاص و استثنائات و امثالهم می اوخت.

بعلاوه اکتشافاتی نیز در زمینه عناصر رادیواکتیو صورت گرفت. عناصری (ذراتی) که با آزاد کردن انرژی به شکل اشعه (رادیاسیون) جرم خود را کاهش میدهند. فیزیک نیوتون هیچ جایی برای تبدیل جرم به انرژی (بدین طریق) قائل نبود. نتیجتاً بسیاری از فیزیکدانان به این جمع بندی انحرافی رسیدند که «ماده ناپدید شده است». آنها با قاطعی کردن مقوله ی ماده از لحاظ فیزیکی (یعنی جسم بمنوان چیزی متمایز از انرژی) با ماده در مفهوم فلسفی (یعنی آنچه موجودیت عینی دارد) به ورطه ایده آلیسم می افتادند. لنین سرمنشاء این افشاها را چنین خاطر نشان کرد:

«ماده ناپدید میشود. یعنی محدوده شناخت تا کنونی ما از ماده ناپدید میشود و شناخت عمیقتر میگردد. آن خواص ماده که سابقاً مطلق، تغییر ناپذیر و اولی (غیر قابل نفوذ، ساکن، جامد و غیره) بنظر میرسید، در حال ناپدید شدن است و اینکه آشکار میشود که این خواص ماده نسبی بوده و فقط مشخصه حالات بعضی از ماده است. یگانه خاصیت ماده که ماتریالیسم فلسفی مقید به تشخیص آن است واقعیت عینی بودن ماده خارج از ذهن، است ... عمداً بخاطر آنکه فیزیکدانان دیالکتیک نمیدانستند بود که فیزیک جدید به ایده آلیسم در غلطید.» (همانجا صفحات ۲۶۰-۲۶۳)

خدمت اینشتین چه بود؟

اینشتین از مباحث نیوتون پیرامون مکان و زمان مطلق گسست کرد و نشان داد که مکان و زمان فقط می توانند با رجوع به وقایع معنا و تمین بیابند. منظور از وقایع نیز در واقعیت، حرکت ماده است. او نشان داد که یکی از نتایج این بحث، تداخل متقابل مکان و زمان است. مثلاً همانطور که قبلاً اشاره شد، ذرات رادیواکتیو در سرعتهای بالا آهسته تر نابود میشوند و اگر سرعتهای ۹۴٫۹۹ درصد سرعت نور افزایش یابد (سرعت نور محاسبه شده توسط ناظران ثابت روی کره زمین) آنگاه «عصر» آن ذرات تقریباً ۳۰ برابر افزایش خواهد یافت. برای ناظرانی که همراه با این ذرات حرکت کنند افزایش عمر به همان سرعت معمول خواهد بود. و برای آن دسته ناظرانی که با سرعت کمتر از ذرات در حال حرکت باشند، عمر آن ذرات مثلاً میتواند ۵ بار آهسته تر از حالت عادی طی شود. و همه این ناظران در مورد صیافتی که ذرات طی کرده اند اختلاف نظر خواهند داشت. هر یک از آنها در مورد مقدار زمان و مکانی که دو نقطه از «طول عمر» ذره را مشخص میکند، به نتیجه متفاوتی دست می یابد.

اما همانطور که تئوریهای اینشتین نشان داد این بدان معنا نیست که «همه چیز غیر واقعی است» یا صرفاً به ناظر بستگی دارد. اینشتین نشان داد که ابعاد مکان و زمان که فاصله واقعی بین دو نقطه را می سازند می توانند بطور گوناگون محاسبه شود. اما آن فاصله که جوانب مکان و زمان را بهم آمیخته باید نسبت ویژه، توسط همه ناظران و بر طبق فرمولی که اینشتین کشف کرد، یکسان محاسبه شود. بعبارت دیگر، در عین حال که اندازه گیریهای زمان و مکان نسبی هستند اما یک واقعیت مطلق اساسی را منعکس میکنند. نتیجه دیگر تئوریهای اینشتین، نظریه تبدیل متقابل جرم و انرژی بود (که در معادله مشهور $E = MC^2$ بیان میشود. در این معادله M بیان جرم، C نشانه سرعت نور در خلأ و E بمنمای انرژی است) بیان میشود. این گسست از نظریه ای قدیمی بود که انرژی و جرم را دو چیز کاملاً مجزا در نظر میگرفت. نظریه اینشتین درست عکس این را نشان داد. جرم و انرژی در هم تداخل میکنند و یکی می تواند به دیگری تبدیل شود. این همان نتیجه ای است که انگلس قبلاً خاطر نشان کرده بود. همانطور که قبلاً اشاره شده این معادله به توضیح پدیده های قبلاً ناشناخته، نظیر از میان رفتن جرم، کمک کرد و به بحث ایده آلیستی «ماده ناپدید میشود» شریب زد. این معادله ما را به درک اینکه چرا خورشید توانسته مدتی چنین طولانی (تقریباً ۵ میلیارد سال) فروزان بماند، قادر میسازد. طبق شناختی که در قرن ۱۹ از مقیور احتراق وجود داشت (و این راهی بسیار محدود از آزاد شدن انرژی گرمایی بود) خورشید باید مدتها پیش سوخته باشد. اما استفاده از نظریات اینشتین ما را قادر میسازد این موضوع را بفهمیم و بتوانیم زمانی که خورشید همچنان فروزان خواهد بود (شاید ۵ تا ۱۰ میلیارد سال دیگر) را پیش بینی کنیم.

اینشتین در تئوری عمومی نسبیت خود بحث نیوتون در مورد جاذبه بمنوان «عمل در یک فاصله» که با سرعتی بی پایان اشاعه می یابد را کنار زد. از آنجا که هر چیزی در کائنات با سرعتی معین در حرکت است، این نا محدود بودن سرعت عمل جاذبه کاملاً به این ایده نیوتون که حرکت کلیه امور کار خلصت مربوط میشود. بعقلیه اینشتین، قوه جاذبه گستره ی یک حوزه مادی را در یک سرعت

مبین در هر میگرد. تاثیرات این قوه نمیتواند با سرعتی نامحدود اشاعه یابد و هیچ ماده ای نمیتواند یا سرعتی نامحدود حرکت کند. اینشتین با درک نوتیش از تاثیرات حوزه جاذبه بر فضا و زمان قادر شد که میزان خمیدگی اشعه نور توسط جاذبه خورشید، لرزش مدار سیاره مرکوری نسبت به خورشید و امثالها را بدرستی پیش بینی کند.

بسیاری از نظریات اینشتین بویژه در زمینه نسبت عمومی همپتان موضوع بحث و تحقیق فیزیکدانان و گیاهان شناسان است. محک زدن و نقد جزء به جزء تئوریهای اینشتین نه در حوصله این مقاله است و نه مسئله اصلی. مهم این است که تئوری نسبت تا آنجا که صحت دارد، سلاحی علیه ایده آلیسم و کل «نسبت گرایی» فلسفی است که در حال حاضر مورد سوء استفاده قرار گرفته و تبلیغ میشود. این تئوری تأیید و درک عمیقتری از واقعیت زیر بدست میدهد: واقعیت اساسی فقط و فقط ماده ی در حال حرکت است. «خطوط مرزی شروط» در طبیعت همانطور که انگلس گفت براساسی مشروطند. برای شناخت صحیح هر جزء طبیعت باید کل قوانین عمومی تکامل آنرا در نظر گرفت و فهمید.

این مفاهیم دیالکتیکی که تئوریهای اینشتین بدان اشاره دارد را باید در چارچوب تکامل عمومی علم فیزیک در نظر گرفت. همانطور که لنین در آستانه قرن بیستم تأکید کرده: فیزیک مدرن... در پیشروی بسوی تنها روش حقیقی و تنها فلسفه حقیقی علوم طبیعی از طریقی مستقیم نمی گذرد بلکه جاده ای پر پیچ و خم را طی خواهد کرد. این پیشروی، نه آگاهانه بلکه غریزی است. با نگاه ماتریالیسم دیالکتیک را متولد میکند. زایش کار در فنانکی است. (لنین، همانجا)

تجربه را بدرستی جمع بندی کرده و قادرند که آن را بدرستی پیش بینی کنند، باید این را بازتاب دهند. از سوی دیگر، دیدگاه بورژوازی که به علم برای پیشرفت تولید نیاز دارد متافیزیکی و آینده آلیستی است و این دیدگاه بر علم حاکم بوده و آنرا عقب میکشد. این مسئله روشن تر از هرچیز در مورد خود اینشتین مشاهده میشود. او نمیتوانست فلسفه بورژوازی دترمینیسم را کنار نهد و این کاملاً به اعتقادات منهای اش مربوط بود. برعکس اینشتین برخی از پیشرفتهای کلیدی جدیدی که در علم فیزیک طی دو دهه ۲۰ و ۳۰ صورت گرفت را رد نمود.

علم، دین و جامعه

در قلب این پیشرفتهای تکوین فیزیک کوانتوم قرار داشت، نامگذاری این علم بدان جهت بود که انرژی تنها می تواند در بسته ها (ابعاد مبین) یا «کوانتا» حمل شود و انتقال یابد. طنز اینجاست که سرمنشأ این ایده اقدام شخصی اینشتین برای تدوین انرژی نوری بود. خود این مسئله نشان میدهد که طبیعت همانطور که ماتریالیسم معتقد است نه بشکل تکه تکی بلکه از طریق جهش ها تکامل می یابد. فیزیکدانان کوانتوم از چنین درکی، «اصل عدم اطمینان» را بیرون کشیدند و به یکه تئوری استاتیستیک در مورد پروسه های زیر-اتمی دست یافتند. اصل عدم اطمینان اساساً منعکس کننده این بحث است که «برای شناخت ساختار و خواص اتم باید آزمایشاتی بر آن بعمل آورید و وضعیتش را تغییر دهید» نتیجه این بحث آنست که ما در یکه مقطع مبین نمیتوانیم مکان دقیق و شتاب دقیق یک جسم را بدانیم زیرا برای شناخت آنها از طریق تاباندن یکه شعاع نور، باید این یا آن را تغییر دهیم. بنابراین ما نمیتوانیم کل حرکت اتمی یک جسم منفرد را با صحت مطلق پیش بینی کنیم. این امر سرچشمه ای برای مذهب بسیار اینشتین بود که فکر میکرد قوانین در این سطح باید مستقیماً قدر گراء ساده و غیر استاتیستیک باشند و این بازتابی از منطق الهی و هماهنگی کائنات است. بقول اینشتین «نیتوانیم تصور کنیم که خدا با کائنات نرد بازی میکند»

همانطور که انگلس بشکلی ناقد نشان داد، این دترمینیسم که نافی وجود شانس در طبیعت میشود، اساساً یک دگم است که بسیار به دین وابسته میباشد. تا آنجا که هیچ راهی برای نمایش «ضرورت ساده و مستقیم» اعمال شده که در همه جا وجود دارد، موجود نیست و اعتقاد به این نوع از ضرورت بخشی از ایمان است. (دیالکتیک طبیعت)

اینکه اینشتین خدمات مبین کرد اما بواسطه بیش خود به مخممه افتاد و سپس در نیمه دوم عمر خود به جدل علیه پیشرفتهای کلیدی علم فیزیک پرداخته و میتوان با تجربه سایر فیزیکدانانی که آنها نیز به همین شیوه به مخممه افتادند، مقایسه کرد. خصوصیات این دسته از دانشمندان در یکی از نشریات علمی چین تحت رهبری نط مائو چنین مشخص شده است:

ماکی پلاک اولین فردی بود که فیزیک کوانتوم را پروراند. بدون آنکه با موضوعی که تئوری کوانتوم برای مفاهیم فیزیک کلاسیک پدید آورده بود و بعدها توسط محققان بسیار تأیید شد و تکامل یافت موافق باشد. او بر تفسیر تئوری کوانتوم در چارچوب دید خدمات مهسی به پایه ریزی تئوری نسبت کرد... اینها درسهای مهم تاریخی است که نشانگر اهمیت یکه جهانیستی صحیح جهت هدایت موفقیت آمیز فعالیت در حیطه علوم طبیعی است. چرا لین ییانو در مورد ضد ذره مخالفت میورزد. علوم چین، اکتبر ۱۹۷۴)

بان نتیجه رسید که برای رسیدن به یکه شناخت «کامل» از طبیعت باید هر گونه تاثیر انسان «انا کامل» و ساخته دست خدایت سر باز زد. بهمین خاطر به چه بعنوان فردی و چه در جامعه باید کاملاً خارج و جدا از طبیعت در نظر گرفته شود. و علم باید به طبیعت «آطور که خودش هست» برخورد کند. در عین حال، در امور بشری باید چیز دیگری غیر از علم (بعقیده اینشتین، دین) باید راهنمای عمل باشد. انگلس این سفسطه را قبلاً افشاء کرده و خاطر نشان ساخته بود که:

«... دقیقاً این تغییر طبیعت بدست انسان، و نه صرفاً طبیعت بخودی خود است که اساسی ترین و اولین مبنای بشری را تشکیل میدهد.» (دیالکتیک طبیعت)

چنین تضادهایی بود که خدمات اینشتین به علم فیزیک را محدود نمود و بنحوی آشکار تر در دیدگاه های اجتماعی اش نیز جهانی اول و سپس با فاشیسم در زادگاه خود آلمان مخالفت کرد. سپس در امریکا او با مکه کارتیسم یا اعلام روزنبرگ ها و باج خواهی و قلدری هسته ای امریکا مخالفت کرد. اما در همه این موارد، موضع وی از آسیره ای از لیبرالیسم و «سوسیالیسم» تخیلی استوار بود. بنابراین او به برخی مواضع سیاسی ارتجاعی (نظیر حمایت از جمهوریسم) در غلطی زیرا از مبنای علمی برای تجزیه و

تحلیل و درک امور بی بهره بود. هرچند وی بطور مبهم به آنچه خود از سوسیالیسم میفهمید علاقمند بوده اما مشخصاً با مارکسیسم توافق نداشت زیرا به عقیده او مارکسیسم در مورد امکانات رسیدن به یک درک علمی از فعالیت بشری «اغراق» میکرد. هرچند او علیه بت ساختن از خودش توسط بورژوازی موضع گیری نمود اما برای توده های خلق در حیطه علم هیچگونه نقشی قائل نبود و برخی افراد را بالاتر از بقیه در نظر میگرفت. این دیدگاه اینشتین بخوبی در خدمت تلاشهای بورژوازی قرار گرفته که بگوید «مگر اینشتین باشد» تا بتوانید از مسائل سر در آورید. این تلاشها بخاطر هرچه معیتر کردن شکاف میان کار بی و کار فکری و در اسارت نگهداشتن زحمتکشان انجام میشود.

اینشتین و «گروه» نظر

نشریه رویزیونیستی «خبرنامه پکن» بتاريخ ۲ مارس ۱۹۷۱ اظهار داشت که «گروه» نظر... به با نفوذ ترین دانشمند قرن بیستم، به مردهی که هویتش عمیقاً با امر ترقی بشر گره خورده، بهتان می زند. این داروسته دیوانه خواهان علم، فرهنگ و دانشندان نبودند... این واقعیت که امروز صدمین مالگرد تولد اینشتین را بزرگ میناریم معرف پیروزی آشکار به گروه ۴ نظر میباشد. این حرفها آشکارا توخالی است. انقلابیون چنین منافع خدمات اینشتین بودند اما از وی - چه بعنوان یک دانشمند، چه در حیطه نظرات سیاسی - بدون نقد تعریف و تمجید نمی کردند. و مسلماً از او برای علوم و دانشندان چنین، مدل نمی ساختند.

انقلابیون چنین بد رستی فلسفه اینشتین و بخشهای شایسته ی نقد در تئوری عمومی نسبت وی را نقد میکردند. پوچی این اتهام مسخره که آنها کاملاً نافی خدمات اینشتین بوده و حتی علم را نفی میکردند و یا در پی نابودی علم بودند را میتوان با نگاهی به مقالات نشریات تحت رهبری فرماندهی پرولتری حزب دریافت. از آن مقالات آشکار است که تئورهای اینشتین مورد مطالعه و بحث قرار گرفته است. حتی موسسه بنام و ارتجاعی «هسور» در مقاله ای که کمی قبل از کودتای رویزیونیستی اکتبر ۱۹۷۱ منتشر ساخته، اذعان کرد که «تحقیقات در فیزیک کاربردی و فیزیک تئوریک با حدت و شدت دنبال میشود» (مقاله ی سیاستهای علمی چین)

آنچه حکام رویزیونیست فعلی درباره اش چیخ و داد میکنند، خط رهبری کننده علم است؛ اولاً، با توجه به شرایط مشخص چنین تأکید علوم باید در بخش کاربردی میبود تا تحقیقات اساسی، تا علم بتواند به نیازهای توده های خلق خدمت کند. این امر مبنای مادی برای تحقیقات بیشتر را فراهم میکند. ثانیاً علم نباید مطلق روشنفکران برج عاج نشین باشد. دانشندان باید جهانپسندی خویش را نوسازی کنند و موضع ماتریالیستی دیالکتیکی، دیدگاه و روش پرولتاریا را اختیار کنند. توده های میلیونی باید در امر تحقیقات علمی و همه حیطه های دیگر بسیج شوند و باید بر آنها اتکاء شود. این خط انقلابی جهت تکامل همه جانبه جامعه - تکمیل دیکتاتوری پرولتاریا و حمله به پایه اجتماعی بورژوازی، برای از بین بردن گام به گام تمایزات درون جامعه که به بورژوازی نوین پا میدهد، و برای تضمین اینکه علم به طبقه کارگر خدمت کند و نه به بورژوازی - مطلقاً ضروری است. بعلاوه این خط مارکسیست - لنینیستی کلید آزادی علم از زندان ایده آلیسم و تمایزیک زندان آندوییدو آلیستی و مالکیت خصوصی است.

باید دید رویزیونیستها طی حاکمیت خط مائو در پی چه بودند و امروز در چین به چه کاری مشغولند: نابودی سوسیالیسم تحت عنوان دستیابی به چین «پیشرفته و مدرن»، حمله به پیشرفتهائی که در زمینه مسو تمایزات اجتماعی بدست آمده و در مقابل بیشتر کرده این تمایزات، بیرون کردن زحمتکشان از مراکز تحصیلی و باز گرداندن آنها به مزارع و کارخانه ها تا مانند حیوان زیر یوغ کار کنند و در مقابل، تشویق جنبه های عقب مانده ی روشنفکران و سایر نیروهای خردن بورژوا تا جهت اسباب سرمایه داری بسیج شوند. تعریف و تمجید از اینشتین نیز در همین چارچوب قرار دارد و امری کاملاً ارتجاعی است.

آنها می گویند از اینشتین مدلی برای خط ارتجاعی خود بسازند که بر مبنای آن اساس پیشرفت علمی «شخصیتهای نابغه» هستند. این خط نه فقط ضد سوسیالیسم است بلکه به علم هم ضربه می زند. با وجودیکه اینشتین خدماتی به علم نموده، اما این بحث که علم تحت سوسیالیسم با خلق چندین و چند «اینشتین» پیشرفت خواهد کرد، به دو دلیل رویزیونیستی است: اولاً، بینش اینشتین از ماتریالیسم دیالکتیک به مفهوم همه جانبه و عمیق آن بسیار فاصله داشت. به همین دلیل است که پرولتاریا باید بینش دانشندان را منحول کند و ایندئولوژی بورژوایی را شکست دهد. ثانیاً، هرقدر هم که یک گروه نسبتاً کوچک از دانشندان «کاملاً مارکسیست» باشند، باز هم نمی توانند نیروی عمده آزادسازی و تکامل علم در خدمت نوع بشر محسوب گردند. پرولتاریا بعنوان بخشی از مبارزه اش برای کمونیسم، در پی پیشرفت علم است. پرولتاریا اینکار را با نیرو برای اسدال سلطه ای همه جانبه ی م - ل - د - م و بسیج توده های خلق جهت احاطه بر علم و سایر عرصه های جامعه به انجام میرساند.

مائوئوسه دون خاطر نشان کرد که: «مارکسیسم رئالیسم را در آفرینش هنری در بر میگردد اما نمیتواند جایگزین آن شود. هساتور که در فیزیک نیز تئورهای اتمی و الکترونیک را در بر میگردد اما جانشین آنها نمیشود». بنابراین مارکسیسم مطالعه و قیاس نشانده همه ی شانه های دانش بشری را دامن زده با تکوین و تکامل ماتریالیسم دیالکتیک که نه فقط جمع بست شناخت است بلکه از طریق بکار بست آن در عمل، به غنای مداوم دانش بشری راه می گشاید.

اینشتین مسلماً صاحب دیدگاهی ماتریالیستی دیالکتیکی نبود. همین مسئله باعث خطاهای بسیار او شد که باید مورد نقد قرار گیرد تا بتواند بدفاع از ماتریالیسم دیالکتیک بهرخواست و آنرا تکامل داد. اما از آنجا که تئورهای وی بطور گسترده ای بازتاب این واقعیت است که واقعیات بخود دیالکتیکی هستند، شناخت ما از آنها را غنا بخشیده است.